

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فرآیند

سوره مبارک قلم

مرکز قرآن و عترت حوزه علوم اسلامی دانشگاهیان

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

فرایند تدبر سوره مبارک قلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۱﴾ مَا أَنْتَ بِمُعْجِزٍ ﴿۲﴾ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿۳﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾
 فَسْتَبْصِرْ وَيُصِرُونَ ﴿۵﴾ بِأَبْيَعِكُمْ الْمَفْتُونُ ﴿۶﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۷﴾
 فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۸﴾ وَذُوالْوُدْهِنِ يُفْدِهُنَّ ﴿۹﴾ وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ﴿۱۰﴾ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ ﴿۱۱﴾ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ
 أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾ عَثَلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴿۱۳﴾ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿۱۴﴾ إِذَا تَنَتَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ ﴿۱۵﴾ سَنَسِئُهُ عَلَى الْأَخْرُطُومِ
 ﴿۱۶﴾ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذَا أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿۱۷﴾ وَلَا يَسْتَشْنُونَ ﴿۱۸﴾ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ
 رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿۱۹﴾ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿۲۰﴾ فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ ﴿۲۱﴾ أَنْ اغْدُوا عَلَيَّ حَزَنًا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ﴿۲۲﴾
 فَاَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ ﴿۲۳﴾ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ﴿۲۴﴾ وَغَدُوا عَلَيَّ حَزَنًا قَادِرِينَ ﴿۲۵﴾ فَلَمَّازُوا وَهَا قَالُوا
 إِنَّا لَصَّالُونَ ﴿۲۶﴾ بَلْ نَحْنُ مُخْرَمُونَ ﴿۲۷﴾ قَالَ أَوْ سَطُّهُمُ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿۲۸﴾ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۲۹﴾
 فَأَقْبَل بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ ﴿۳۰﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ﴿۳۱﴾ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا
 رَاغِبُونَ ﴿۳۲﴾ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخِرَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿۳۴﴾
 أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿۳۷﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ
 لَمَآ يَتَخَذِرُونَ ﴿۳۸﴾ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَآ تَحْكُمُونَ ﴿۳۹﴾ سَلَامٌ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿۴۰﴾
 أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۴۱﴾ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۴۲﴾
 خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿۴۳﴾ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَِذَا الْحَدِيثِ
 سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۴﴾ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿۴۵﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿۴۶﴾
 أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿۴۷﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْخَوْتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿۴۸﴾
 لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِّنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿۴۹﴾ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۵۰﴾ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿۵۱﴾ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۵۲﴾

بخش اول: معانی لغات سوره

ما أنت: نیستی تو.

وَالْقَلَمِ: سوگند به قلم.

أَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (مَنْ): پاداش قطع ناشدنی. (مَنْ: قطع)

مَا يَسْطُرُونَ: آنچه می نویسد.

مَنَاع خیر: کسی است که منع خیرش بسیار باشد، یا از همه مردم منع خیر می‌کند، و یا نسبت به اهلش چنین است و نمی‌گذارد چیزی به آنان برسد.

مُعْتَدَى (عدو): متجاوز، از حد گذراندن ظلم و بیداد اِثِم: گناه پیشه، کسی است که اثم و گناه بسیار کند، به حدی که کار همیشگی و دائمیش شود و از آن دست بردارد. (اثم: عمل زشتی است که باعث شود آن چیزی که قرار است برسد دیرتر برسد.)

عُتُلّ: سخن خشن و درشت، ولی در آیه مورد بحث به شخص بد اخلاق و جفا کار تفسیر شده، کسی که در راه باطل به سختی خصومت می‌کند، درشتخو، سنگدل (و نیز به کسی تفسیر شده که خود بسیار می‌خورد، و از خوردن دیگران جلوگیری می‌نماید، و نیز به کسی تفسیر شده که مردم را با بهانه‌گیریهای خود به زندان و شکنجه می‌کشاند.)

زَیْم: نانسان، زنازاده، بی‌پدر، به کسی گفته می‌شود که اصل و نسبی نداشته باشد

أَنْ كَانْ ذَامَالٍ: بدان سبب که صاحب مال شد.

بَنِين: پسران.

إِذَا: زمانی که.

تُتْلَى (تِلْو): خوانده شود.

أَسَاطِير: افسانه‌ها، داستانهای ساختگی، داستانهای خرافی است. (جمع أُسْطُورَة)

سَنَسِمُ: علامت گذاری خواهیم کرد، داغ خواهیم زد.

(وسم: علامت گذاری)

خُرْطُوم: بینی.

بَلُونَا (بَلُو): آزمودیم. (بلاء: امتحان، پیش آوردن مصیبت)

إِذْ: آن گاه که.

أَقْسَمُوا: سوگند خوردند.

لَيَصْرِمُنَّ: البته حتماً می‌چینند. (صَرم: چیدن میوه از درخت)

خُلُقٍ: به معنای ملکه نفسانی است، که افعال بدنی مطابق اقتضای آن ملکه به آسانی از آدمی سر می‌زند، حال چه اینکه آن ملکه از فضائل باشد، مانند عفت و شجاعت و امثال آن، و چه از ذرائع مانند حرص و جبن و امثال آن، ولی اگر مطلق ذکر شود، فضیلت و خلق نیکو از آن فهمیده می‌شود.

سُبُصْرٌ: به زودی خواهی دید.

يُصِرُّونَ: می‌بینند.

أَيُّكُمْ: کدامیک از شما.

مَفْتُونٌ (فَتْن): دیوانه، دستخوش جنون شده.

أَعْلَمَ: آگاه‌تر.

ضَلَّ: گمراه شد.

مُهْتَدِينَ: هدایت یافتگان.

لَا تُطِيعَ (طَوَع): اطاعت نکن.

مُكْذِبِينَ: تکذیب کنندگان.

وَدُّوا: دوست داشتند.

تُدْهِن: روغن مالی می‌کنی، کوتاهی و مسامحه کنی. (دهن:

روغن - ادهان و مداهنه: روغن مالی و به اصطلاح فارسی "

ماسه مالی" است، که کنایه است از نرمی و روی خوش

نشان دادن است.)

خَلَّاف: کسی است که بسیار سوگند می‌خورد

مَهِين: حقیر

هَمَّاز (هَمْز): بسیار عیب جو، بسیار بدزبان.

مَشَاءَ: نقل کننده سخنان مردمی به سوی مردمی دیگر، به

منظور ایجاد فساد و تیرگی آن دو

مَشَاءَ بَنِمِيم: سخن چین حرفه‌ای، کسی که سخن مردم را

اینجا و آنجا می‌برد و می‌آورد، (منظور سعایت و دو به هم

زنی است)

مَنَاع: بسیار منع کننده

مُصْبِحِينَ: صبحگاهان، صبح کنان وَلَا يَسْتَوُونَ: و چیزی کنار نگذارند «برای مستمندان»، و به کسی چیزی ندهند.	أَلَمْ أَقُلْ: آیا نگفتم. لَوْلَا تُسَبِّحُونَ (سَبِّحْ): چرا خدا را نیایش نمی کنید. سُبْحَانَ رَبَّنَا: منزه است پروردگار ما. أَقْبَلْ: رو کرد. يَتْلَاوُمُونَ (لُوم): یکدیگر را ملامت می کردند. طاغين: سرکشان (جمع طاغی. طغیان: تجاوز از حد) عَسَى: شاید. أَنْ يُبَدِّلَ: که عوض دهد. رَاغِبُونَ: مشتاقان، علاقمندان. كَذَلِكَ: این چنین. لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: اگر می دانستند. نَعِيمٌ: پرناز و نعمت. أَفَتَجْعَلُ: آیا پس قرا می دهیم. مُسْلِمِينَ: فرمانبرداران، تسلیم شوندگان. مَالِكُمْ: شما را چه شده. كَيْفَ تَحْكُمُونَ: چگونه حکم می کنید. تَدْرُسُونَ (دَرَسْ): روخوانی می کنید، از روی آن می خوانید. مَاتَخَيَّرُونَ (خَيْرْ): چیزی را که انتخاب می کنید. أَيْمَانٌ: سوگندها، پیمانها. (جمع يَمِين)
(استثناء: بعضی از افراد کل را از حکم کل کنار بگذاریم، و نیز به معنای گفتن کلمه "ان شاء الله" در هنگام وعده قطعی و یا هر سخن قطعی دیگر است.) طَائِفٌ: بلای فراگیر، بلای گشت زنده، بلای گردنده طَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ: بر سران باغ گشت زد بلائی فراگیر. نَائِمٌ (نَوْمٌ): خواب رفته. أَصْبَحَ: شد، صبح کرد. صَرِيمٌ: آفت زده، میوه‌های فرو ریخته، درختی است که میوه‌اش را چیده باشند. تَنَادَوْا (نَدَى): این او را ندا کند و او این را، همدیگر را ندا کردند. مُصْبِحِينَ: صبحگاهان، صبح کنان، به هنگام صبحشان. أَنْ اِغْدُوا عَلَيَّ: که بامداد روی آورید حَرَثٌ: کشتزار، درخت صَارِمٌ: میوه چین، چیننده میوه. انْطَلَقُوا (طَلَقٌ): راه افتادند. يَتَخَفَتُونَ: با همدیگر آهسته صحبت می کردند (خفت: کتمان و پنهان کردن چیزی) أَنْ لَا يَدْخُلَنَّ: که مبدا داخل شود عَدَّوْا: صبح رفتند حَرَدٌ: منع قادرین: تقدیر و اندازه گیری . عَلَى حَرَدٍ قَادِرِينَ: بر منع بینوا با تصمیم جدی و مقتدرانه. لَمَّا رَأَوْا (رَأَى): زمانی که دیدند. إِنَّا لَصَالُونَ: قطعاً ما گمراه بودیم. أَوْ سَطُّهُمْ: میانه‌روتر و معتدل‌ترشان	ایمان بالغه: سوگندهایی است که تاکید را به نهایت رسانده باشد. (بلوغ) کلمه بالغه اسم فاعل آن است: رسیدن به انتهای کمال است.) سَأَلَهُمْ = اسْتَلَّ: پرس از ایشان. أَيُّهُمْ: کدام یکیشان. رَعِيمٌ: ضامن، عهده‌دار، کسی است که قائم به امری و متصدی انجام آن باشد. فَلْيَاتُوا بِهِ: پس باید بیاورند آن را.

فَاصْبِرْ: پس صبر کن.	يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ: ساق‌ها بالا زده می‌شود، مثلی است برای
لَا تَكُنْ: مباش.	افاده نهایت درجه شدت
كَصَاحِبِ الْحُوتِ: مانند همراه ماهی، مانند مصاحب ماهی	يُدْعَوْنَ: فراخوانده می‌شوند.
«مراد حضرت یونس است».	لَا يَسْتَطِيعُونَ (طَوَّعَ): نمی‌توانند.
إِذْ نَادَى (نَادَى): آن زمان که ندا داد.	خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ: (در حالی) که به زیر افتاده و هراسان است
مَكْظُومٍ (كَظَمَ): کسی که خشم گلویش را گرفته باشد، و او	چشم‌هایشان.
نتواند به هیچ وسیله‌ای آن را خالی کند. (از مصدرِ كَظَمَ غِيْظٌ	تَرَهَّقُ (رَهَقَ): می‌پوشاند، فرا می‌گیرد.
است که به معنای فرو بردن خشم است)	كَأَنَّا يُدْعَوْنَ (دَعَوَ): دعوت می‌شدند.
تَدَارَكَهُ (دَرَكَ): او را دریافت، به دادش رسید.	سَالِمُونَ: تندرستان.
(تَدَارَكَ: رسیدن و پیوستن به چیزی)	ذَرْنِي (وَذَرَ): واگذار مرا.
لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ: اگر نبود این که به دادش رسید، اگر نبود این	مَنْ يُكْذِبُ: کسی که تکذیب می‌کند.
که دریافت او را	ذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبُ: مرا با کسی که تکذیب می‌کند رها کن
لَنْبَذَ: حتماً انداخته می‌شد. (نَبَذَ: پرت کردن و دور انداختن)	نَسْتَدْرِجُ (دَرَجَ): به تدریج گرفتار می‌کنیم، به طور خزننده
عَرَاءَ: زمین لخت و بدون سقف و یا گیاه	مجازات می‌کنیم، درجه کسی را به تدریج و خرده خرده
مَذْمُومٍ (ذَمَّ): ملامت شده. (ذَمَّ: مقابل مدح است)	پایین بیاورند، تا جایی که شقاوت و بدبختیش به نهایت برسد
إِجْتَبَى (جَبَى): برگزید	و در ورطه هلاکت بیفتد.
جَعَلَ: قرارداد.	مِنْ حَيْثُ: از آنجا که.
إِنْ يَكَادُ: همانا نزدیک بود.	أُمْلَى (مَلَوَ): مهلت می‌دهم.
لِيُرْلَقُونَكَ أَبْصَارُهُمْ: با چشمهای خود، تو را به زمین	کید: نوعی حيله گری است
بیندازند. یعنی با چشم زخم خود تو را بکشند.	مَتِينٌ: استوار، قوی و محکم
(زَلِقَ: زلل و لغزش.	أَمْ تَسْأَلُ: یا درخواست می‌کنی.
ازلاق = ازلال = صرع و ازلاق کنایه از کشتن است.)	مَغْرَمٌ: غرامت، هزینه.
لَمَّا سَمِعُوا: زمانی که شنیدند	مُتَقَلِّبُونَ (ثَقَلُ): گرانباران (ثَقَالُ: تحمیل ثقل)
مَا هُوَ إِلَّا: نیست آن مگر.	يَكْتُبُونَ: می‌نویسند. در اینجا مراد از "نوشتن" اندازه‌گیری و
ذِكْرٌ: تذکار، پند	قضا است: قضا می‌رانند

بخش دوم: توضیح مختصر و ترجمه پیوسته آیات

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۱﴾

ترجمه پیوسته: نون. سوگند به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند.

توضیحات: خدای سبحان در این آیه به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند سوگند یاد کرده است.

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٦٧﴾

ترجمه پیوسته: که در پرتو قرآنی که پروردگارت به تو عطا کرده است، مجنون نیستی و نخواهی شد.

توضیحات: این جمله آن مطلبی است که خدای تعالی برای اثباتش سوگند خورده، و خطاب در آن به رسول خدا (ص) است. و سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از این نعمت، نعمت قرآن است. منتهی به جای اینکه بگوید قرآن، می‌فرماید «نعمت ربک» تا بفهماند قرآنی که به سبب آن تو را مسخره می‌کنند، قرآنی که آن را عامل منزوی کردن تو قرار داده‌اند و عامل مجنون خوانده شدن تو قرار داده‌اند، این نعمت بزرگ رب توست، این نعمت رب خواندن قرآن برای تسلیت خاطر پیامبر هم هست.

وَإِنَّكَ لَأَجْرٌ آغِيْرٌ مَّمْنُونٍ ﴿٦٨﴾

ترجمه پیوسته: و قطعاً برای تو پاداشی پایان ناپذیر خواهد بود.

توضیحات: این جمله در مقام دلخوش ساختن رسول خدا (ص) است. سیاق می‌فهماند که ای پیامبر برای تو که به خاطر قرآن و کلام ما تهمت بی‌جا زده شده است و به خاطر رسالتی که ما به دوش تو گذاشته‌ایم به تو تهمت زده‌اند، و تو این تهمتها را تحمل می‌کنی، اجر بی‌انتهاست.

وَإِنَّكَ لَمَلِيْ خُلُقٍ عَظِيْمٍ ﴿٦٩﴾

ترجمه پیوسته: و راستی تو خلق و خوی نیکو و والا داری.

توضیحات: این آیه شریفه هر چند فی نفسها و به خودی خود حسن خلق رسول خدا (ص) را می‌ستاید، و آن را بزرگ می‌شمارد، لیکن با در نظر گرفتن خصوص سیاق، به خصوص اخلاق پسندیده اجتماعیش نظر دارد، اخلاقی که مربوط به معاشرت است، از قبیل استواری بر حق، صبر در مقابل آزار مردم و خطا کاریهای ارادل و عفو و اغماض از آنان، سخاوت، مدارا، تواضع و امثال اینها. پس گفتن خدا، وزنه شخصیتی پیامبر را در جامعه می‌خواهد، در برابر این تهمت ناروا نشان بدهد و اظهار کند، هم یک نشانه و قرینه‌ای مطرح می‌شود که این تهمت (جنون) اصلاً تهمت بجایی نیست.

فَسْتَبْصِرْ وَ يُبْصِرُونَ ﴿٧٠﴾ بِأَيِّكُمْ الْمَقْتُولُ ﴿٧١﴾

ترجمه پیوسته: به زودی تو می‌بینی و آنان نیز خواهند دید، که کدامیک از شما گرفتار جنونند.

توضیحات: این جمله به خاطر اینکه حرف "فاء" در اولش آمده، نتیجه‌گیری از خلاصه مطالب گذشته است، می‌فرماید: حال که معلوم شد تو دیوانه نبودی، بلکه دارای مقام نبوت و متخلق به خلق عظیمی هستی، و از ناحیه پروردگارت اجری عظیم خواهی داشت، اینک بدان که به زودی اثر دعوت روشن خواهد گشت، و برای دیدگان ظاهری و باطنی خلق معلوم خواهد شد که مفتون کیست، آیا تویی و یا تکذیب‌گران تو که تهمت دیوانگی به تو می‌زنند؟ یعنی به زودی تو می‌بینی و ایشان هم می‌بینند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ ﴿٧٢﴾

ترجمه پیوسته: همانا پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده داناتر است، و هم او به کسانی که ره یافته‌اند آگاه‌تر است. **توضیحات:** بعد از آنکه با بیانات قبلی فهماند که بالأخره در این میان ضلالت و هدایتی هست، و اشاره می‌کند به اینکه تهمت زندگان به رسول خدا (ص) به اینکه او دیوانه است خودشان مفتونند، و به زودی گمراهیشان روشن گشته، و نیز معلوم می‌شود که

رسول خدا (ص) هدایت یافته است و هدایت او و گمراهی آنان به بیانی از خدای سبحان ثابت شد، اینک در این جمله مطلب را چنین تاکید می کند که خدا بهتر می داند چه کسی از راه او به بیراهه رفته، و چه کسی راه او را یافته است، چون راه، راه او است و امر هدایت هم به دست او است، و معلوم است که صاحب راه و راهنما بهتر می داند چه کسی در راه او است، و چه کسی در آن نیست.

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾

ترجمه پیوسته: پس ای پیامبر، از این مکذبان پیروی مکن.

توضیحات: این جمله به دلیل اینکه فای تفریع در آغاز آن در آمده نتیجه گیری از خلاصه معنای آیات سابق است، یعنی حال که معلوم شد تکذیب گران سابق الذکر مفتونند، پس با ایشان به هیچ وجه نه زبانی و نه عملی موافقت مکن. و منظور از کلمه "فَلَا تُطِعِ" مطلق موافقت است، چه عملی و چه زبانی.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

ترجمه پیوسته: آنان دوست دارند که تو در کار دین خود کوتاهی کنی و در این صورت آنان هم مسامحه می کنند.

توضیحات: این تکذیب گران دوست می دارند تو با نزدیک شدن به دین آنان روی خوش به ایشان نشان دهی، ایشان هم با نزدیک شدن به دین تو روی خوش به تو نشان دهند، هم چنان که نقل شده که کفار به رسول خدا (ص) پیشنهاد کرده بودند از تعرض به خدایان ایشان کوتاه بیاید، و ایشان هم متقابلاً متعرض پروردگار او نشوند.

وَلَا تُطِعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ ﴿١١﴾ مَثَا عِ اللَّخْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴿١٣﴾

ترجمه پیوسته: تو نباید پیروی کنی از هر (بداخلاق) که بسیار قسم می خورد، کم خرد و کوتاه اندیش است. بسیار عیب جو و سخن چین است و حرف این و آن را برای فساد گری به دیگران می رساند؛ باز دارنده مردم از کار خیر است و تجاوز کار و گناه پیشه است؛ علاوه بر این صفات زشت، درشت خوی و بی ریشه است.

توضیحات: لازمه بسیار سوگند خوردن در هر امر مهم و غیر مهم و هر حق و باطل، این است که سوگند خورنده احترامی برای صاحب سوگند قائل نباشد، و چون سوگندها به نام خدا بوده، پس معلوم می شود سوگند خورنده، عظمتی برای خدای عز و جل قائل نیست، و همین بس است برای ردلی او، و رذالت این صفت. منظور از مهین، حقارت رأی و کوتاهی فکر است.

این نه صفت ردیله، اوصافی است که خدای تعالی بعضی از دشمنان دین را که پیامبر (ص) را به اطاعت خود و مدهانه دعوت می کردند توصیف کرده، و در حقیقت جامع همه رذائل است.

و ظاهراً در این جمله اشاره ای است به اینکه شخص مورد نظر آن قدر دارای صفات خبیث است که دیگر جا ندارد در امر حق از او اطاعت شود، و بر فرض هم که از آن خبائث صرف نظر شود، وی فردی تندخو و خشن و بی اصل و نسب است که اصلاً نباید در جوامع بشری به مثل او اعتنا شود، باید از هر جامعه ای طرد شود، و افراد جامعه نه به سخن او گوش دهند و نه در عملی پیرویش کنند.

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾

ترجمه پیوسته: او به سبب اینکه مال دارد و از پسرانی چند برخوردار است، گرفتار این صفات زشت شده است.

توضیحات: ظاهراً کلمه "أَنْ" حرف لام در تقدیر دارد، و تقدیر آن "لان" باشد، و این جار و مجرور متعلق به فعلی است که از مجموع صفات رذیله مذکور استفاده می‌شود، و معنایش این است که: "او چنین و چنان می‌کند برای اینکه مالدار است". و خلاصه مالدار ی‌اغیش کرده، به نعمت خدا کفران می‌ورزد، و در نتیجه بیگانگی از خدا، تمامی رذائل خبیثه در دلش پیدا شده و پیامبر را تحت فشار قرار می‌دهد.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

ترجمه پیوسته: هنگامی که آیات ما بر او تلاوت شود می‌گوید: اینها افسانه‌هایی است که مردم نخستین بافته‌اند.

توضیحات: آیه شریفه جنبه تعلیل دارد و کلمه **لا تُطَع** را تعلیل می‌کند.

سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطومِ ﴿١٦﴾

ترجمه پیوسته: به زودی در آخرت بر بینی چنین کسی نشانه آشکار ذلت و حقارت می‌نهمیم.

توضیحات: ظاهراً منظور از علامت‌گذاری در بینی او این باشد که بی‌نهایت او را خوار می‌کنیم، و ذلتی نشاندار به او می‌دهیم، به طوری که هر کس او را ببیند با آن علامت او را بشناسد، چون بینی در قیافه و صورت انسان یکی از مظاهر عزت و ذلت است، هم می‌گوییم فلانی باد به دماغش انداخته، و هم می‌گوییم من دماغ فلانی را به خاک مالیدم، و یا دماغش را خرد کردم، و ظاهراً عمل علامت‌گذاری در دماغ آن شخص در قیامت واقع می‌شود نه در دنیا.

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُنَّ مِنْهَا مُصْبِحِينَ ﴿١٧﴾ وَلَا يَسْتَتِنُونَ ﴿١٨﴾ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ

وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿١٩﴾ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾

ترجمه پیوسته: ما تکذیب کنندگان رسالت را با قدرت و ثروت آزمایش کردیم؛ چنان که صاحبان آن بوستان را آزمایش کردیم، آنگاه که سوگند یاد کردند که بامدادان میوه‌های باغشان را برای خود بچینند، و سهمی برای تهیدستان استثناء نکنند. پس همان شب، در حالیکه خفته بودند، بلایی از جانب پروردگارت بر گرد آن بوستان به گردش در آمد. و آن باغ به باغی چیده شده تبدیل شد.

توضیحات: منظور از "طائف عذاب"، آن عذابی است که در شب رخ دهد.

کلمه "اذ" ظرف زمان است برای فعل "بلونا".

فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ ﴿٢١﴾ أَنْ ائِدُوا عَلٰى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ﴿٢٢﴾ فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ ﴿٢٣﴾ أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مُسْكِينٌ ﴿٢٤﴾ وَغَدُوا عَلٰى حَرْثِ قَادِرِينَ ﴿٢٥﴾

ترجمه پیوسته: و صبحگاهان بی خبر از آنچه روی داده، یکدیگر را ندا در دادند، که اگر قصد چیدن میوه ها را دارید، در این پگاه به مزرعه خود در آئید. پس به راه افتادند در حالیکه آهسته با هم می گفتند، که امروز نباید هیچ بینوایی در بوستانتان بر شما در آید. پس صبحگاهان با این تصمیم که بینوایان را باز دارند، به باغ خود روی آوردند.

توضیحات: مراد از کلمه صریم در آیه، خود چیدن نیست بلکه اراده چیدن است.

جمله **أَنْ ائِدُوا عَلٰى حَرْثِكُمْ** ندای طرفینی را معنا می کند، و می فهماند که در ندا چه می گفتند؟- می گفتند: صبح شد برخیزید به سوی باغ خود روان شوید، و بنا بر این کلمه "اغدوا" متضمن معنای "اقلوا- روی آورید" نیز هست، و به همین جهت بود که با حرف "علی" متعدی شده، و گرنه با حرف "الی" متعدی می شد.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ ﴿٢٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٢٧﴾

ترجمه پیوسته: وقتی دیدند باغشان سوخته است، گفتند: قطعاً ما از راه صواب منحرف شده ایم؛ بلکه از مزرعه خود نیز محروم گشته ایم.

توضیحات: این جمله **بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ** اعراض از جمله سابق است، و معنایش این است که نه تنها گمراهیم بلکه از رزق هم محروم شدیم.

قَالَ أَوْ سَطُمَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿٢٨﴾ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَلَوَّمُونَ ﴿٣٠﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ﴿٣١﴾ عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴿٣٢﴾

ترجمه پیوسته: بهترین نشان گفت: آیا به شما نگفته ام: چرا خدا را به پاکی یاد نمی کنید و از این تصمیم نادرست به درگاه او توبه نمی کنید؟ گفتند: پروردگار ما از هر عیب و نقصی پیراسته است، به یقین ما ستمکار بوده ایم. پس روی به یکدیگر آوردند و زبان به ملامت خود گشودند. گفتند: ای وای بر ما که سرکشی کردیم، ما از مرز بندگی خدا خارج شدیم، امید است پروردگارمان بهتر از این باغ را به ما عوض دهد، زیرا که ما از غیر او روی برتافته و با رغبت به پروردگار خویش گرویده ایم.

توضیحات: **أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ**، آیا به شما نگفتم - معلوم می شود قبلاً به آنان نصیحت کرده بود، و اگر قرآن کریم آن را نقل نکرده، برای این بود که جمله مورد بحث به خواننده می فهمانید که چنین نصیحتی قبلاً شده بوده، دیگر احتیاج به ذکر آن نبود.

لَوْلَا تُسَبِّحُونَ، چرا تسبیح خدا نمی گوئید، و او را از داشتن شریکها منزّه نمی دارید؟ و چرا بر قدرت خود و سایر اسباب ظاهری اعتماد می کنید و سوگند می خورید، که حتماً فردا میوه ها را می چینیم، و ان شاء الله نمی گوئید و خدا را به کلی از دخالت و سببیت و تاثیر معزول می کنید و همه تاثیرها را به خود و سایر اسباب ظاهری منسوب می کنید؟ این همان شرک است، که شما را از ارتکابش زنهار دادم.

آری اگر گفته بودند "لیصبرمنها مصبحین الا أن یشاء الله" معنایش این می‌شد که خدا هیچ شریکی ندارد، اگر به چیدن میوه موفق می‌شدند به اذن خدا شده بودند، و اگر نمی‌شدند باز به مشیت خدا نشده بودند، پس همه امور به دست خداست، و او را شریکی نیست. بعضی گفته‌اند: منظورشان از تسبیح خدا یاد خدا و توبه به درگاه او بوده، چون گناهی از ایشان سر زده بود، و آن این بود که نیت کردند مسکینان را از میوه‌های چیده شده محروم سازند، این وجه بد نیست البته در صورتی که منظور از استثناء کنار گذاشتن سهمی از میوه برای فقراء باشد.

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ، این جمله حکایت تسبیح صاحبان باغ مذکور است که بعد از ملامت آن شخص میان‌ه‌رو متوجه خطای خود شده، خدا را تسبیح کردند، و جمله مورد بحث ما هم تسبیح خدا است، و هم اعترافشان است به اینکه در اثبات شرک بر نفس خود ستم کرده‌اند.

ضمیر در "منها" به کلمه "جنه" آن هم به اعتبار میوه‌اش برمی‌گردد، چون منظورشان این بوده که امید است پروردگار ما چیزی بهتر از میوه‌هایی که سوختند به ما بدهد.

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

ترجمه پیوسته: عذاب این گونه است و عذاب آخرت قطعاً بزرگ تر است. ای کاش می‌دانستند.

توضیحات: کلمه "العذاب" مبتدای مؤخر، و کلمه "كذلك" خبر مقدم است، و تقدیرش "العذاب كذلك" است، یعنی نمونه عذابی که ما بشر را از آن زنده می‌دهیم عذاب اصحاب باغ است. و حاصلش این شد که خدای تعالی انسان را با مال و اولاد امتحان می‌کند، و انسان به وسیله همین مال و اولاد طغیان نموده مغرور می‌شود و خود را بی‌نیاز از پروردگار احساس نموده، در نتیجه اصلاً پروردگار خویش را فراموش می‌کند، و اسباب ظاهری و قدرت خود را شریک خدا می‌گیرد، و قهراً جرأت بر معصیت پیدا می‌کند، در حالی که غافل است از اینکه عذاب و وبال عملش دورادور او را گرفته، و اینطور عذابش آماده شده، تا ناگهان بر سرش بتازد، و با هول‌انگیزترین و تلخ‌ترین شکل رخ بنماید، آن وقت از خواب غفلتش بیدار می‌شود، و به یاد نصیحت‌هایی می‌افتد که به او می‌کردند و او گوش نمی‌داد، آن وقت نسبت به کوتاهی‌های خود اظهار ندامت می‌کند، از ظلم و طغیان خود شرم‌منده می‌شود، و از پروردگارش درخواست برگشتن نعمت می‌کند، تا این بار شکر او را به جای آورد، عیناً همانطور که سرگذشت صاحبان باغ به آن انجامید. بنا بر این قرآن می‌خواهد با نقل این داستان یک قاعده کلی برای همه انسانها بیان کند.

و اینکه فرمود: "و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند"، علتش این است که عذاب آخرت از قهر الهی منشا دارد، و چیزی و کسی نمی‌تواند در برابرش مقاومت کند، عذابی است که خلاصی از آن نیست، حتی مرگی هم به دنبال ندارد، به خلاف عذابهای دنیوی که هم در بعضی اوقات قابل جبران است، و هم با مرگ پایان می‌پذیرد، عذاب آخرت از تمامی جهات وجود، محیط به انسان است، و دائمی و بی‌انتهاست، نه چون عذابهای دنیا که بالأخره تمام می‌شود.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

ترجمه پیوسته: همانا برای تقوا پیشگان نزد پروردگارشان بوستان‌هایی بهشتی سرشار از نعمت است که به هیچ رنج و محنتی آمیخته نیست.

توضیحات: اگر فرمود: "عند ربهم" و نفرمود: "عند الله" برای این بود که اشاره کند به رابطه‌ای که تدبیر و رحمت بین خدا و متقین دارد، و اینکه اگر متقین چنین نعمتی نزد خدا دارند، به خاطر این است که در دنیا ربوبیت را منحصر در او می‌دانستند، و عبادت را خالص برای او انجام می‌دادند.

و اگر کلمه "جنات" را به کلمه "نعیم" که به معنای نعمت است اضافه کرد، برای این بود که آنچه از نعمت‌ها در بهشت است خالص نعمت است، نه چون دنیا که نعمتش آمیخته با نعمت و لذتش مخلوط با الم باشد.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾

ترجمه پیوسته: با این وصف آیا شما می‌پندارید که ما فرمانبرداران را همچون گناهکاران قرار می‌دهیم و به هر دو گروه در قیامت ناز و نعمت می‌بخشیم؟

توضیحات: دقت در سیاق، این معنا را دست می‌دهد که هر چند آیه شریفه می‌خواهد تساوی را رد کند، ولیکن نه تنها از این جهت که مجرمین با آن همه جرم مساوی با مسلمانان نیستند، بلکه نکته‌های اضافی دیگری را هم به طور اشاره می‌فهماند، و آن این است که احترام مسلمین اجازه نمی‌دهد که مجرمین با ایشان برابر باشند، گویا فرموده: اینکه شما کفار می‌گویید در آخرت هم ما و مسلمانان یکسان هستیم سخن باطلی است، برای اینکه خدا راضی نمی‌شود که مسلمانان را با آن همه احترامی که نزدش دارند مانند مجرمین قرار دهد، و شما مجرمید پس با آنان حال و روز یکسانی نخواهید داشت.

بنا بر این، آیه شریفه می‌خواهد علیه مساوات دو طایفه اقامه حجت کند، و حجتش این است که مساوات آن دو با احترامی که مسلمانان نزد خدا دارند منافات دارد، نه اینکه این مساوات با عدالت خدا نمی‌سازد.

و مراد از "مسلمین" کسانی هستند که تسلیم فرمان خدایند، و جز آنچه او اراده کرده پیروی نمی‌کنند، اگر انجام کاری را اراده کرده انجام می‌دهند، و اگر ترک کاری را خواسته ترک می‌کنند، در مقابل این تسلیم همان کلمه "اجرام" است، و آن به این معنا است که کسی عمل زشت مرتکب بشود، و مطیع فرمان خدا نباشد.

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٢٦﴾

ترجمه پیوسته: شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید؟

توضیحات: این جمله در مقام این است که تعجب هر کسی را از حکم آنان برانگیزد، که چطور حکم کردند به اینکه مجرم و مسلم در قیامت یک وضع دارند! و این اشاره است به اینکه عقل از چنین حکمی امتناع دارد، و چنین حکمی نمی‌کند.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٢٧﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿٢٨﴾

ترجمه پیوسته: یا مگر شما کتابی آسمانی دارید که در آن چنین می‌خوانید، که برای شما در آخرت همان چیزی خواهد بود که آن را برمی‌گزینید و آن چیز بهشت است.

توضیحات: این آیه اشاره است به اینکه برای حکمی که کردند هیچ دلیلی نقلی ندارند، هم چنان که آیه قبلی به نداشتن دلیلی عقلی بر طبق حکمشان اشاره می‌کرد، و منظور از کلمه "کتاب"، کتاب آسمانی است، که از ناحیه خدای تعالی نازل شده باشد، که البته چنین کتابی حجت است.

جمله **إِنَّ لَكُمْ فِيهَا لَمَاتَخِيرُونَ** در مقام مفعول است برای جمله " تدرسون " و استفهام در آیه انکاری است.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهْدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَاتَخْكُمُونَ ﴿٣٨﴾

ترجمه پیوسته: یا مگر شما تا روز قیامت پیمانهای بی نهایت استوار بر عهده ما دارید که هر چه شما حکم می کنید همان حق شما باشد؟

توضیحات: این آیه اشاره است به اینکه: نه، چنین اختیاری ندارند، و خدا با عهد و سوگندی شفاهی چنین پیمانی با ایشان نبسته.

"ایمان بالغه" به معنای سوگندهایی است که تاکید را به نهایت رسانده باشد، و بنا بر این، جمله **إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** ظرفی است (به اصطلاح) مستقر و متعلق به مقدر، و تقدیر کلام "ام لکم علینا ایمان کائنه الی یوم القیامه، مؤکده نهائیه التوکید" است، یعنی نه، آن هم نیست، بلکه شاید این باشد که شما قسمی به گردن ما داشته باشید، و خلاصه ما سوگند بسیار مؤکد خورده باشیم سوگندی که تا روز قیامت اعتبار داشته باشد که اختیار قیامت را به شما واگذار می کنیم، هر حکمی خواستید بکنید.

و جمله **إِنَّ لَكُمْ لَمَاتَخْكُمُونَ** جواب قسم است، و همان چیزی است که معاهده فرضی بر آن واقع شده، و استفهام در آن انکاری است، و معنایش این است که نه، آن هم نیست، شاید این باشد که شما ما را قسم مؤکد داده باشید، و از ما پیمان گرفته باشید پیمانی که تا قیامت دوام داشته باشد، که ما تسلیم شما باشیم، و هر حکمی که خواستید برانید.

سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿٣٩﴾

ترجمه پیوسته: ای پیامبر، از مشرکان پرس کدامیک از آنان بر عهده می گیرد که روز قیامت میان فرمانبرداران و گناهکاران برابری برقرار کند؟

توضیحات: در این جمله دیگر روی سخن با ایشان نیست، گویا از آنان روی گردانیده، خطاب را متوجه رسول خدا (ص) کرد، تا بفهماند اینگونه افراد از اینکه لایق خطاب باشند ساقطند، و به همین جهت در بقیه سؤاها که چهار سؤال است ایشان را غایب فرض کرد، و فرمود: "از ایشان پرس کدامشان مسئول این تسویه شده و استفهام در جمله انکاری است.

أَمْ لَمْ شُرْكَاءُ فُلْيَاقُوا بِشُرِّ كَافِرِينَ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾

ترجمه پیوسته: یا مگر مجرمان را خدایانی است شریک خداوند که به شفاعتشان خداوند آنان را با فرمانبرداران برابر می کند؟ اگر راست می گویند، شریکانی را که برای خدا پنداشته اند بیاورند و معرفی کنند.

توضیحات: این جمله رد بر مشرکین است، بنا بر آن فرضی که حکمشان به تساوی مجرمین و مسلمین بر اساس این ادعایشان باشد که معبودهایشان اولاً معبودند، ثانیاً با خدا در ربوبیت شریکند، و ثالثاً در قیامت نزد خدا شفاعتشان می کنند، و در نتیجه ایشان را با مسلمین برابر خواهد کرد. و استفهام در آیه انکاری است و می فهماند اولاً معبودهای ایشان معبود نیستند، و ثانیاً شریک با خدا در ربوبیت نیستند، و ثالثاً چنان شفاعتی نمی توانند بکنند.

و جمله **فَلْيَأْتُوا بِشُرِّ كَافِرِينَ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ** کنایه است از نبود شرکاء، و نفی در جمله **أَمْ لَمْ شُرْكَاءُ** را تاکید می کند.

جمله مورد بحث به خاطر کلمه "ام" استدراک و اعراض از ما قبل است، و باید مطلبی غیر مطلب ما قبل را افاده کند.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعُونَ إِلَى الشُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ ﴿٤٢﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى

الشُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

ترجمه پیوسته: در روزی که کار به شدت دشوار می شود، آن روز چیزی به جز سجده و بندگی خدا کارساز نیست و مشرکان به سجده در برابر خدا فرا خوانده می شوند ولی نمی توانند سجده کنند. این در حالی است که دیدگانشان فرو افتاده و خفت و خواری بر تمام وجودشان چیره شده است. آنان در آن روز توان سجده کردن ندارند، زیرا در دنیا به سجده برای خدا فرا خوانده می شدند و تندرست هم بودند ولی از سر تکبر امتناع می ورزیدند.

توضیحات: تعبیر "کشف از ساق" مثلی است برای افاده نهایت درجه شدت، چون وقتی انسان به سختی دچار زلزله یا سیل یا گرفتاری دیگر می شود، شلوار را بالا کشیده کمر را می بندد، تا بهتر و سریع تر به تلاش پردازد، و وسیله فرار از گرفتاری را فراهم سازد، زمخشری در کشاف گفته معنای **يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ**، "روزی که شدت امر به نهایت می رسد" است، و گر نه در آن روز نه ساق پایی در بین است، و نه شلواری که از آن بالا بکشند، هم چنان که در باره یک فرد شدید البخل فرومایه می گویی: "او دستش در غل و زنجیر بسته است"، با اینکه نه دستی مطرح است، و نه بسته شدن با غل و زنجیر، و آن عبارت تنها مثلی است که در مورد بخیل می زنند.

در این چند آیه فرمود نه خدای تعالی شریکی دارد، و نه در آن روز این شرکای خیالی شفاعتی دارند، و تنها راه احراز سعادت در آخرت سجود است، یعنی خاضع شدن برای خدای سبحان و یگانگی او در ربوبیت، در دنیا را پذیرفتن، آنهم آن چنان پذیرفتنی که آدمی را دارای صفت خضوع سازد، و روز قیامت سعادت مند کند.

و اما این تکذیب گران مجرم که در دنیا برای خدا سجده نکردند، در آخرت هم نمی توانند برای او سجده کنند، در نتیجه سعادت مند نمی شوند پس حال آنان با حال مسلمانان به هیچ وجه نمی تواند یکسان باشد، بلکه خدای سبحان به خاطر استکباری که کردند در دنیا معامله استدراج و مماشات با ایشان می کند، تا شقاوتشان به حد نهایت برسد، و مستحق عذاب الیم آخرت گردند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ، این دو جمله برای نائب فاعل در جمله "یدعون" که همان کفار مجرم باشند دو حال هستند که می فرماید: در حالی که چشمهایشان از شرم به زیر افتاده است، و در حالی که ذلت قهری سرپای آنان را فرا گرفته. و اگر خشوع را به چشمها نسبت داده برای این است که اولین عضوی که خشوع قلبی را حکایت می کند چشم است.

وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى الشُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ، مراد از "سالم بودن"، سالم بودنشان از آفات و امراضی است که در آن روز به خاطر استکبار، گریبانشان را گرفت و نگذاشت حق را بپذیرند، و یا منظور مطلق استطاعت و قدرت بر سجود در دنیا است.

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾

ترجمه پیوسته: پس مرا با کسانی که این سخن (قرآن) را دروغ می انگارند واگذار که به تدریج آنان را از جایی که در نمی یابند، به ورطه هلاکت فرو خواهیم افکند.

توضیحات: منظور از کلمه " هذا الحدیث " قرآن کریم است، و جمله **فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ**، کنایه است از اینکه خدای تعالی به تنهایی برای عذاب آنان کافی است، و دست از ایشان بر نخواهد داشت، و این تعبیر خود نوعی تسلیت برای رسول خدا (ص)، و تهدیدی برای کفار نیز هست.

سَسْتَذَرُّ جُحْمَ مَنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، در آن کیفیت أخذ خدا و عذاب کردنشان را بیان می کند، عذاب کردنی که اجمالش از آیه " فذرنی ... " استفاده می شد.

خدای تعالی وقتی بخواهد با کسی چنین معامله ای بکند (استدراج)، نعمت پشت سر نعمت به او می دهد، هر نعمتی که می دهد به همان مقدار سرگرم و از سعادت خود غافل می شود، و در شکر آن کوتاهی نموده، کم کم خدای صاحب نعمت را فراموش می کند، و از یاد می برد.

پس استدراج، دادن نعمت دنبال نعمت است به متنعم تا درجه به درجه پایین آید، و به ورطه هلاکت نزدیک شود، و قید **مِنْ حَيْثُ**

لَا يَعْلَمُونَ برای این است که این هلاکت از راه نعمت فراهم می شود، که کفار آن را خیر و سعادت می پندارند، نه شر و شقاوت.

وَأْمَلِي لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

ترجمه پیوسته: و به آنان مهلت می دهم تا هر چه بخواهند نافرمانی کنند، و این تدبیر من درباره آنهاست، قطعاً تدبیر من استوار است.

توضیحات: اگر در این آیه سیاق را از " ما " که عظمت را می رساند و می فهماند به هر نعمت ملکی موکل است به " من " برگردانیده، در آیه قبلی می فرمود: ما چنین و چنان می کنیم، و در این آیه می فرماید: من چنین و چنان می کنم، برای این است که املا و مهلت دادن همان تاخیر أجل است. و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٦﴾

ترجمه پیوسته: یا مگر از آنان برای تبلیغ رسالت مزدی می طلبی که در نتیجه زیان می بینند و بر اثر آن گرانبار می شوند و برای رهایی از آن، حقیقت را نمی پذیرند و می گویند: فرمانبرداران و مجرمان در روز رستاخیز با هم برابرند؟

توضیحات: این جمله عطف است بر جمله **أَمْ لَكُمْ شُرَكَاءُ...**

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿٤٧﴾

ترجمه پیوسته: یا مگر جهان غیب که خاستگاه پدیده ها و مقدرات است در اختیار آنان است تا آنچه را می پسندند تثبیت کنند و مقرر سازند؟

توضیحات: از ظاهر سیاق برمی آید که مراد از غیب، غیب عالم است که همه امور با اندازه گیری محدود نازل می شود و در منصفه ظهور مستقر می گردد، و بنا بر این، مراد از " نوشتن "، همان اندازه گیری و قضا، و مراد از " نزد ایشان بودن غیب " این است که مسلط بر غیب باشند، و عالم غیب ملکشان باشد. و اگر قرآن کریم این احتمال را بعد از دیگر احتمالات ذکر کرد، و حتی از احتمال

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا هم مؤخر ذکر نمود، با اینکه ظاهر اقتضا می کرد از این یکی جلوتر ذکر شود، برای این بود که احتمال مورد بحث از همه آنها ضعیف تر و بعید تر بود.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

ترجمه پیوسته: پس در برابر حکم پروردگارت که به آنان مهلت می دهد و به تدریج آنان را به سقوط می کشاند، شکیبیا باش و در عذابشان شتاب مخواه و مانند یونس آن همدم ماهی مباش، آنگاه که در شکم ماهی خدا را ندا داد و به تقصیر خود اعتراف کرد در حالی که آکنده از غم و اندوه بود.

توضیحات: منظور از صاحب حوت - ماهی - حضرت یونس پیغمبر (ع) است، و در این آیه رسول خدا (ص) را نهی می کند از اینکه مانند یونس (ع) باشد، که در هنگام مناجات با خدا مالا مال از خشم بوده، می فرماید تو اینطور مباش، و این در حقیقت نهی از سبب خشم است، و سبب خشم این است که آدمی کم حوصله باشد، و در آمدن عذاب برای دشمنانش عجله کند.

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَ نِعْمَةً مِنْ رَبِّهِ لَئِنْبَدَّ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

ترجمه پیوسته: اگر لطفی از جانب پروردگارش شامل حال او نمی شد و توبه اش پذیرفته نمی گشت، از شکم ماهی، نکوهش شده به زمینی بی گیاه افکنده می شد.

توضیحات: این آیه شریفه نهی سابق (که می فرمود چون صاحب حوت مباش) را تعلیل می کند.

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾

ترجمه پیوسته: ولی با پذیرفته شدن توبه اش، دیگر در خور نکوهش نبود، بلکه پروردگارش او را برگزید و از شایستگانش گردانید.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَقُولُنَّكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

ترجمه پیوسته: و آنان که کافر شده اند، هنگامی که آیات قرآن را که کتابی یاد آور است شنیدند، نزدیک بود با چشمان خود تو را بلغزانند (و از پای دریاورند) و می گویند: قطعاً او گرفتار جنون، و قرآنش الهام شیاطین است؛ در صورتی که آن جز تذکاری برای جهانیان نیست.

توضیحات: کلمه "إن" بدون تشدید، مخفف "إن" است، و از لاق کنایه است از کشتن و هلاک کردن.

نسبت دیوانگی به آن جناب دادن در هنگامی که قرآن را از او می شنوند، خود دلیل بر این است که می خواسته اند بگویند قرآن از القائن شیطانها و جن است، و به همین جهت خدای تعالی وقتی می خواهد پاسخشان بدهد، می فرماید: قرآن به جز ذکر برای عالمیان نیست.

بخش سوم: قسمت بندی سوره

قسمت اول: آیات ۱ تا ۱۶ قسمت دوم: آیات ۱۷ تا ۳۳ قسمت سوم: آیات ۳۴ تا ۵۰

قسمت چهارم: آیات ۵۱ و ۵۲

بخش چهارم: جهت هدایتی هر قسمت از سوره

جهت هدایتی قسمت اول:

این آیات با سوگند به قلم و کتابت که از برترین نعمات خداست، اتهام مجنون بودن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را نفی کرده است و اجر بی انتهایی را به ایشان وعده می دهد و از اخلاق والای (اجتماعی) آن حضرت خبر می دهد و بدین ترتیب، به تسلیت و تعزیت نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می پردازد و آثار غم و اندوه را از نفس شریف آن حضرت می زداید و ایشان را تایید می کند، همانطور که گفتار دشمنانشان را تکذیب می کند و اتهام مجنون بودن را به خود آنان برمی گرداند و از رذائل اخلاقی آنان سخن می گوید و از این رهگذر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از هر نوع موافقت گفتاری و مدهانت رفتاری با آنان بر حذر می دارد. بدین ترتیب مشرکان که از جوسازی و تبلیغات علیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، اهداف سوئی نظیر تحت الشعاع قرار دادن رسالت و وادار کردن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به سازشکاری را پیگیری می کردند، ناکام می شوند، بدین بیان این آیات در صدد: «یاری رسول خدا، برای مقاومت، در برابر ثروتمندان و قدرتمندان مکذب قرآن» است.

نه صفت رذیله که در آیات ۱۰ تا ۱۳ ذکر شده، اوصافی است که خدای تعالی بعضی از دشمنان دین را که پیامبر (ص) را به اطاعت خود و مدهانه دعوت می کردند توصیف کرده، و در حقیقت جامع همه رذائل است.

جهت هدایتی قسمت دوم:

آیات مورد بحث یعنی آیه **إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ** تا هفده آیه، تکذیب گران نبوت رسول خدا (ص) را که به آن جناب تهمت جنون می زدند تهدید می کند، و تشبیهی که در آن آمده دلالت دارد بر اینکه این تکذیب گران هم به طور قطع عذاب خواهند شد، و بلکه هم اکنون یعنی در ایام نزول آیات، عذاب در راه بوده، چیزی که هست خود کفار از آن غافل بودند، و به زودی می فهمند، امروز سرگرم و حریص در جمع مال و زیاد کردن فرزندانند، و به یکدیگر به کثرت مال و اولادشان فخر می فروشند، و همه اعتمادشان به مال و فرزندان و سائر اسباب ظاهری است، که فعلا به کام آنان و طبق هواهایشان در جریان است، بدون اینکه در برابر این نعمت ها شکر پروردگارشان را به جای آورده، راه حق را پیش گیرند و پروردگارشان را عبادت کنند. و همچنین به این وضع خود ادامه می دهند تا عذاب آخرتشان و یا عذاب دنیایشان به ناگهانی و بی خبر از ناحیه خدا برسد، هم چنان که در روز جنگ بدر رسید، و به چشم خود دیدند که همه آن اسبابهای ظاهری بی خاصیت شد، و اموال و فرزندان کمترین سودی به حالشان نبخشید، و در آخرت هم اهل بهشت نظیر این وضع را می بینند، آن وقت کفار از کرده های خود پشیمان می شوند، و به سوی پروردگار خود متمایل می گردند، اما این رغبت و تمایل، عذاب خدا را بر نمی گرداند، و این پشیمانی نظیر پشیمانی صاحبان باغ است، که پشیمان شدند، و یکدیگر را ملامت نمودند و به سوی پروردگارشان متمایل شدند، و این تمایل به درد ایشان هم نخورد، عذاب خدا این چنین است، و عذاب آخرت سخت عظیم تراست اگر بنای فهمیدن داشته باشند.

و با توجه به شروع آیات (إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ کَمَا بَلَوْنَا...)، سیر سخن خدا خطاب به پیامبر (ص) در این آیات نیز ادامه یافته است، چرا که این آیات برای مکذبان از ضمیر غایب «هم» استفاده کرده است، علاوه بر اینکه آیه پایانی سیاق نیز با «کاف» خطاب، پیامبر را مخاطب قرار داده است، (کذلک العذاب)؛ بنابراین تأثیر گذاری هدایتی این سیاق متوجه پیامبر ۱۶ است؛ سیاق قبل ایشان را به

مقاومت در برابر مکذبان دعوت کرده بود و این سیاق به جنبه ابتلایی قدرت و ثروت مکذبان و قدرت خدا در نبود کردن آن اشاره کرده است تا اطمینان خاطر ایشان برای مقاومت را بیشتر کند، بنابراین این آیات در صدد «اطمینان بخشی به رسول خدا، برای مقاومت در برابر مکذبان متکی بر ثروت و قدرت» است.

جهت هدایتی قسمت سوم:

این آیات دنباله تهدیدهایی است که در باره تکذیب گران رسول خدا (ص) کرده بود، و عذاب آخرتی آنان را به این بیان مسجل می‌سازد که مردم با تقوی در بهشت‌های نعیم هستند، و اینکه تکذیب گران و متقین یکسان نیستند، پس نمی‌توانند امید کرامتی از خدا داشته باشند، و چون مجرمند آنچه هم از نعمت‌های دنیا در اختیار دارند استدراج و املاء است نه نعمت و کرامت و بیان می‌کند که ثروت روز افزون آنان تنها نشانه استدراج و املا و کید خداست و نه دلیل برتری عاقبت آنان از مسلمانان متقی، و نیز در این آیات رسول خدا (ص) را امر می‌کند به اینکه در برابر حکم پروردگارش صبر کند و این امر را تاکید می‌نماید. بنا بر آنچه گفته شد جهت اصلی این آیات «تهدید مکذبان قرآن به استدراج و دعوت پیامبر به صبر» است.

گفتاری کوتاه درباره شبهه تساوی مومن و مجرم در قیامت: مشرکان می‌دیدند که در دنیا از مومنان حال و روز بهتری دارند و می‌پنداشتند که اگر آخرتی هم باشد در آخرت نیز همانند دنیا از مومنان بالاتر و راحت‌ترند و دست کم همانند آنان هستند و نه بدتر، این خیال نارس آنان را در مقابله با رسول خدا و قرآن کریم جری می‌کرد. آیات این کلام با حجج قاطعه و استدلال‌های محکم به رد این شبهه پرداخته و ایشان را درباره عذاب بزرگ آخرت هشدار داده است. آیات این کلام این پندار باطل را در قالب استفهامات انکاری از مشرکان رد می‌کند و تقریر حجت به این بیان است:

تساوی مجرمان و مسلمانان در روز قیامت (طبق پندار مشرکان) یا موهبت و رحمتی از جانب خداست و یا نه؛

- در صورت نخست،

○ یا دلیل عقلی بر آن دلالت دارد که این چنین نیست و این قول خداست: **مَالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**

○ و یا دلیل نقلی از آن حکایت دارد که اینچنین هم نیست و این فرموده خداست: **أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ**

○ و یا نه دلیل عقلی دارد و نه نقلی، بلکه عهد و میثاقی میان آنان و خداست که به طور شفاهی منعقد شده است که اینچنین

هم نیست و این فرمایش خداست: **أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا**.

- در صورت دوم،

○ یا حکم آنان جدی است و در این صورت

▪ یا مستند به قدرت آنان در عمل بر خلاف مشیت خداست که در روز قیامت مومنان و مجرمان را مساوی قرار دهند، که

اینچنین نیست و این فرموده خداست: **سَلَامٌ أَيْتُم بِذَلِكَ زَعِيمٌ**

▪ یا مستند به قدرت شرکاء ایشان است، که شریکی ندارند و این قول خداست: **أَمْ لَكُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ**

▪ یا بدان سبب است که غیب در نزد ایشان است و قضاء و قدر اموری که به مردم می‌رسد طبق مشیت ایشان نوشته می‌شود و اینان برای خود مساوات با مسلمین را نوشته‌اند که اینگونه هم نیست و آنان را به غیب راهی نیست و این فرموده

خداست: **أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ.**

○ یا حکم آنان جدی نیست، بلکه برای فرار از اتباع پیامبر چنین حکم می‌کنند، چون او بر رسالت و هدایت خود اجری

طلب کرده و آنان از پرداختن این اجر به فشار می‌افتند، اما اینگونه هم نیست و این فرمایش خداست: **أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا**

فَهُمْ مِنْ مَفْرَمٍ مُثْقَلُونَ.

آیات این سیاق در فضای پیش گفته از عذاب بودن ثروت و قدرت مکذبان خبر می‌دهد، (سنستدرجه من حیث ... و املی لهم ...)، این بیان، مهمترین پشتوانه مکذبان در مقابله با پیامبر ۶ را در هم می‌شکند، از همین رو خدای متعالی با ابتناء به این آیات، پیامبر ۶ را به صبر در برابر فشارهای مکذبان دعوت می‌کند و ایشان را از رفتاری مانند رفتار صاحب حوت (حضرت یونس) برحذر می‌دارد.

جهت هدایتی قسمت چهارم:

آیات این سیاق، با خبر از خشم و حیرت مکذبان از موفقیت سوره در مقابله با آنها حکایت می‌کند؛ این آیات بار دیگر فضا را به ابتدای سوره که پیامبر ۶ با اتهام جنون برابر بود، بازگردانده و این بار تنها با جمله‌ای کوتاه اتهام آنها را پاسخ می‌دهد: این قرآن سخن جنیان نیست، بلکه تذکری برای جهانیان است.

بخش پنجم: جهت هدایتی سوره

آیات ابتدایی این سوره از اتهام جنون به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن گفته و در ادامه خلق عظیم ایشان و اخلاق رذیله دشمنانشان را خاطر نشان ساخته است. سپس جریان عذاب اصحاب الجنه بیان شده و از عدم تساوی مومنان و مجرمان سخن به میان آمده است. آیات انتهایی سوره نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به صبر فرمان داده و دوباره از اتهام جنون به ایشان سخن گفته است.

مشرکان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به جنون متهم کردند و به دنبال این مسئله تلخ خدای متعالی در این سوره، ایشان را تعزیت و تسلیت می‌دهد و با وعده‌های زیبا و تشکر از خلق عظیم ایشان، آثار غم و اندوه را از روح شریف آن حضرت می‌زداید و به طور رسا آن حضرت را از موافقت گفتاری و رفتاری با مشرکان و سازشکاری با آنان نهی می‌کند و با بیانی اکید به صبر در مقابل حکم پروردگار امر می‌کند.

توجه به آیه ۵۱ این سوره نشان می‌دهد که مشرکان، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خاطر قرآن کریم به جنون متهم می‌کردند. آیات ۱۵، ۴۴ و ۵۲ نیز به خوبی نشان می‌دهد که اینان در واقع دشمنان قرآن کریم هستند و با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به سبب قرآن دشمنی می‌کنند.

این سوره مبارکه در شانزده آیه نخست، با اثبات فضائل اخلاقی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و رذائل اخلاقی دشمنان ایشان اتهامات وارده به آن حضرت را رد کرده و متوجه دشمنان وی می‌کند و آنان را به سبب قرآن ستیزی‌شان، به عذاب الهی

تهدید می‌کند. در هفده آیه بعدی از گرفتاری آن دنیازدگان به بلایی نظیر بلای صاحبان باغ سخن می‌گوید و با بیان سنگینتر بودن عذاب آخرت، بر پندار خام تساوی مسلمانان و مجرمان در قیامت، خط بطلان می‌کشد. آیات انتهایی سوره بار دیگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به صبر فرمان می‌دهد و ایراد اتهام جنون به آن حضرت را تبعه شنیدن آیات الهی می‌داند که چیزی جز ذکر برای جهانیان نیست.

محتوای این سوره به خنثی سازی تبلیغات علیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، به خاطر دشمنی با قرآن منجر می‌شود. این غرض از چند جهت تامین می‌شود:

- ۱) تسلیت و تعزیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر اتهام ناروای «مجنون» به ایشان.
- ۲) نهی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از مداهنه و سازش با دشمنان قرآن.
- ۳) امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صبر و پایداری در راه تبلیغ قرآن.
- ۴) معرفی قرآن کریم به عنوان ذکری برای جهانیان و نه افسانه های القا شده از جانب شیاطین؛ یادآوری می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مجنون می‌گفتند، چون معتقد بودند قرآنی که او آورده از سوی شیاطین جن به او القا شده است.
- ۵) بیان ردائل اخلاقی دشمنان قرآن و تضعیف جایگاه اجتماعی ایشان.
- ۶) انذار دشمنان قرآن از عذاب دنیا و آخرت.
- ۷) ابطال پندار خام دشمنان قرآن درباره تساوی آنان با مومنان در قیامت؛ گفتنی است همین پندار باطل آنان را در مقابله با قرآن کریم جری می‌کرد. آنان برتری وضعیت خود را در دنیا دلیلی بر ادامه همین وضعیت در آخرت می‌دانستند و می‌گفتند در قیامت اگر حال ما بهتر از مومنان نباشد بدتر نخواهد بود

وَأٰخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (یونس/ ۱۰)